

جنگ قدرت، بحران حکومتی، تداوم مبارزات!

عطا خلقی ۱۶ مرداد ماه ۸۸
ata.kholghi@gmail.com

شکاف در سطوح بالای دستگاه حاکمیت اشکال دیگری بخود گرفته و می رود تا عمیق تر هم بشود. اگر تا دیروز جنگ قدرت در سطح دو جناح اصولگرایان و اصلاح طلبان برجسته و اختلافات شان آشکار بود و جناح اقتدارگرا خواست با یک کودتای انتخاباتی تکلیف قدرت را یکسره و کشمکش های جناحی را برای همیشه به نفع خود خاتمه دهد، این روزها کشمکش های نیمه پنهان درون جناح حاکم هم (که البته چندان هم تازه نیست) عریان تر از همیشه سر باز کرده اند.

اختلافات احمدی نژاد و رئیس مجلس و دفتر رهبری و برخی از اعضای شورای نگهبان و جمعی از آیت اله ها و آخوند های حوزه ها سابقه طولانی دارد. اما هیچگاه مخالفت خوانی های دولت فعلی و شخص احمدی نژاد با خامنه ای این اندازه برجسته و عریان ننموده است. بارزترین نمونه این نوع شکاف درونی کمپ جناح حاکم در انتصاب - اسفندیار رحیم مشایی - به عنوان معاون اول ریاست جمهوری خودنمایی کرد.

احمدی نژاد علیرغم انتقاد های شدید و مکرر آیات و حجج حوزه ها و صاحب منصبان حکومتی از جمله هم جناحی های خود به انتصاب رحیم مشایی، نه تنها او را از گردونه حکومتمیان بیرون نبرد؛ بلکه با انتصابش به عنوان معاونت اول ریاست جمهوری بی اعتنایی کامل خود را به هشدارها و توصیه های همه نشان داد.

انتصاب مشایی به عنوان معاون اول ریاست جمهوری اعتراض مخالفین درون و برون حاکمیت را آنقدر بالا برد که به دخالت خامنه ای انجامید و ایشان طی نامه ای رسماً عزل مشایی را از احمدی نژاد خواست.

سکوت شش روزه احمدی نژاد و پشت گوش انداختن "فرمان رهبر" اختلافات بالایی های حکومت تازه یکدست شده را در سطح دولت نظامی و دستگاه رهبری به فاز دیگری برده است.

اکنون باید بر همگان روشن شده باشد که حکومت نظامیان نه تنها فرمانبر "فرمانده کل قوا" نیست که می رود تا رهبر و فرمانده کل قوا را تماماً به فرمانبر خودتبدیل کند.

در تأیید این تحلیل توجه به برخی از اظهارات خودی های بسیار خودی دستگاه حاکمیت خواندنی و شنیدنی است. حمید رضا کاتوزیان نماینده مجلس هشتم ضمن اشاره به این که رفتار رئیس جمهور ظرف ده روز اخیر عجیب و غیر قابل پیش بینی شده است، می افزاید:

«احمدی نژاد با علم به مخالفت مقام معظم رهبری با رحیم مشایی و موضع گیری های گذشته وی بی توجه به نظر رهبری او را در سمت معاون اولی دولت که سمتی بسیار حساس و با صلاحیت بالاست قرار داد.»

کاتوزیان ادامه می دهد:

«پس از مخالفت صریح و مکتوب معظم له با انتصاب رحیم مشایی، احمدی نژاد با پافشاری ها و رفتارهای نامناسب به سمت رهبری نشانه گیری کرده و موضع گیری هیچکدام از علما، فقها، ائمه جماعات، حامیان و اصولگرایان هم جناح خود و مخالفان موجب پایین آمدن وی از موضع و انتخاب خود نشد.»

کاتوزیان با اشاره به اینکه تبعیت از رهبری، در آغوش گرفتن و بوسیدن دست ایشان نیست، می افزاید:

«در تبعیت و تعهد به ولایت فقیه باید التزام عملی به ولایت و قانون اساسی وجود داشته باشد و تمام موارد قانون از جزء تا کل مورد مقبولیت واقع شود.»

و نتیجه می گیرد که:

«با رفتارهای اخیر احمدی نژاد، حجت به همه کسانی که در ولایت پذیری وی تردید داشتند، تمام شده است.»

و سرانجام خطاب به شورای نگهبان می گوید:

«شورای نگهبان باید در صلاحیت و کفایت ایشان تجدید نظر کند.»

واکنش های اخیر احمدی نژاد و اظهاراتی نظیر اظهارات کاتوزیان حکایت از این دارند که شکاف های درون حاکمیت منحصر به شکاف بین دو جناح نیست و ترک هایی هم در جناح حاکم و دولت و دستگاه رهبری به چشم می خورند که روز بروز عمیق تر، عریان تر و عیان تر می شوند.

اگر چه خامنه ای با بالا گرفتن سر و صدای "دلسوزان اسلام" ناچار به پا در میانی شد و در یک آزمایشی سیاسی خطر کرد و به احمدی نژاد فرمان داد که مشایی را برکنار کند و احمدی نژاد نیز بنا به مصالحی "فرمان" خامنه ای را (البته با یک هفته تأخیر) عملی کرد، اما احمدی نژاد در واکنش های بعدیش "قرب و منزلت" آقا را با برکناری یکی از وزرایش - محسنی اژه ای - وزیر اطلاعات که سنتاً با تأیید ولایت فقیه به کابینه می رود و انتصاب مشایی به عنوان رئیس دفتر و مشاور خودش زیر سؤال برد تا به ولی فقیه و دیگران بفهماند که دولت نظامی، گردن به هر امر و دستوری نمی دهد و "رهبر" باید حواسش را جمع کند.

سر باز کردن های بیشتر شکاف میان جناح حاکم و دستگاه رهبری، کشمکش های جنگ قدرت را به سطح دیگری فراتر از سطح دو جناح اقتدارگرای مسلط و اصلاح طلب مغلوب به میان مجموعه ترکیب جناح حاکم کشانده و موقعیت کلیت رژیم و ابعاد بحران حکومتی را به فاز دیگری برده است و تقسیم بندی ها و صورت بندی های جدیدتری را بوجود آورده و می آورد.

تقابل احمدی نژاد بعنوان نماد حاکمیت سپاه پاسداران با ولایت فقیه و بخش وسیعی از روحانیون و مراجع تقلید، حاکمیت جمهوری اسلامی را با یک بحران ایدئولوژیک روبرو می کند.

رژیمی که اساس آن بر حاکمیت ولایت فقیه استوار است و تار و پود بنیان های فکری اش از ایدئولوژی اسلام نشأت گرفته است و همه احکام و قوانین اش برگرفته از شریعت اسلام اند و بنا به تعریف روحانیون در آن دست بالایی دارند، این نوع تنش ها در آن بحران ایدئولوژیک را دامن می زند.

به هر اندازه که ابعاد این تنش ها بیشتر شوند، موقعیت جمهوری اسلامی شکننده تر می شود و شکننده تر شدن موقعیت جمهوری اسلامی می تواند زمینه ساز اتخاذ مواضع تعرضی تری از جانب جنبش های اجتماعی باشد.

آیا روند بالاگیری این تنش ها و این اختلافات در میان جناح حاکم تسویه حساب های تازه تری را هم بدنبال دارد؟! این یک سؤال جدی است و باید به آن پاسخ داد اما مورد بحث این نوشته نیست. اینجا بحث بر سر این است که از این پس مردم در چه موقعیتی اند و رویارویی هایشان با حکومت "یکدست" اصولگرایان چگونه خواهد بود؟

آنچه مسلم است هر اقدام این روزهای دولت جدید اساساً در این جهت است تا مردم را از صحنه و میدان نبرد دور سازد و حاکمیت بلامنازع خود را با استفاده از تسلطی که بر همه ارکان حکومتی دارد تثبیت کند و زمینه گردش سریع سرمایه و کارکردش را تأمین نماید.

حکومت نظامیان که این روزها با نمایش "اعترافات" سران و سردمداران جناح مخالفش به ضرب شکنجه و داروهای مخصوص محاکمات غیر انسانی و بدور از هرگونه استاندارد حقوقی را در تحقیر آمیزترین شکل خود پیش می برد، و مقامات ارشد دولت های پیشین را به اتهام سازماندهان انقلاب مخملی و وابستگی دولت های خارجی ذلیل و بیچاره بر صندلی ضدیت با جمهوری اسلامی نشانده است، هر قدر هم که بتواند آن بخش از بورژوازی را که اینها نمایندگی آنها را در دستگاه حکومت بعهده داشتند عقب بنشانند، اما به آسانی نخواهد توانست از مردمی که سی سال آژگار از این رژیم و از این نظام زجر دیده و فقر چشیده اند، زهر چشم بگیرد و بعد از این همه خون دادن ها آنها را به خانه هایشان برگرداند.

اوضاع و احوال فعلی با شروع دادگاه های نمایشی و "اعترافات" برخی از سران و سردمداران حکومتی دوره های پیشین، موقعیت اشخاصی چون رفسنجانی، خاتمی، موسوی و کروبی را بسیار متزلزل و در معرض تهدید جدی قرار داده است.

کودتاچیان با برگزاری چنین دادگاه هایی علاوه بر مرعوب کردن مردم، تلاش دارند در پایان جنگ آخرشان با رقبایشان از هم اکنون ردیف صندلی اتهام این آقایان را هم تعیین کنند و بعد از زمینه سازی هایی آنها را هم در لباس راه راه و با دمپایی بر این صندلی ها بنشانند. این زمینه سازی ها خیلی پیشتر از برگزاری اولین دادگاه های نمایشی، توسط روزنامه کیهان، تلویزیون دولتی، برخی از نمایندگان مجلس و شخص خامنه ای شروع شده است.

کیهان موسوی و خاتمی را خائن خوانده بود و برخی از نمایندگان مجلس هم علناً خواستار دستگیری موسوی شده بودند. خامنه ای هم در جمع قوه قضائیه در واکنش به اظهارات رفسنجانی در نماز جمعه ای که به امامت او بود، "یار و هم‌رزم" دیرین خود را را منفور خواند. موسوی در عین حال که حسابی از وضعیت خود بیمناک است، فراتر از جریزه اش عکس العملی نشان داده و گفته است که: «بزودی شاهد محاکمه همه کارگردانان دادگاه های اخیر خواهد بود!»

همین حد از واکنش های تند برخی از اعضای دو مجلس اسلامی و خبرگان و روزنامه کیهان و شخص خامنه ای به موضعگیری ها و اظهارات موسوی و رفسنجانی و ... کافی است تا این آقایان را هم بجرم گفته ها و اظهارات شان دو حجره پایین تر از «بیت منتظری» یا در همان تهران حصار کنند!

واقعیت این است که پیامد شکاف های عمیق بین جناح ها و ترک خوردن های اخیر مناسبات دولت نظامیان و دستگاه ولایت فقیه، جبهه توده های مردم را هم به فاز دیگری برده است.

روز به روز از میزان توهمات مردم نسبت به اصلاح طلبان و لیبرال ها کمتر می شود و توده های فرو دست مردم، سر راست تر و شفاف تر از گذشته حرف هایشان را می زنند و با اعتماد به نفس و صلابت بیشتری خواست های رادیکال شان را مطالبه می کنند.

امروز دیگر نه اصلاح طلبان قدرت بسیج مردم را با شعار: **اله اکبر و یا حسین میر حسین و رأی مرا پس بگیر**، را دارند. نه کسی با این شعارها به هیجان می آید و به خیابان ها می ریزد.

این روزها طرح شعارهای رادیکال و مبارزه برای آزادی های فردی و اجتماعی و مشخصاً مبارزه برای آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و مجازات آمرین و عاملین کشتارهای اخیر، ذهن معترضان و به خیابان آمدگان را به خود مشغول داشته است. خانواده زندانیان سیاسی همه روزه با این خواست در برابر زندان ها و دادگاه ها تجمع می کنند و آزادی عزیزان شان را می خواهند.

تجمع هفتگی مادران جانباختگان در پارک ها، کماکان برگزار می شود و گروه گروه از مردم مبارز به حمایت از مطالبات آنان، به جمع شان ملحق می شوند و با آنها همصدا می شوند.

قطعاً جناح حاکم برای یک سره کردن تکلیف قدرت سیاسی و به منظور حفظ سیستم و نظام سرمایه و ارتجاع اسلام، می کوشد با توسل

به شکنجه و اعتراف گیری در زندان ها و ترورهای خیابانی مبارزات مردم را سرکوب کند. برگزاری محاکمات فرمایشی گامی است در این راستا که اگر با عکس العمل وسیعی از سوی انسان های آزادیخواه و برابری طلب به رهبری کارگران آگاه رو برو نشود، کودتاچیان برای تسلط کامل بر همه چیز پرده های دیگری از سناریوی کودتای خود را به نمایش خواهند گذاشت.

بورژوازی ایران به حکم غریزه طبقاتی اش این تهدید را دریافته است که توده های مردم بعد از اینکه به تمامی از توهمات لیبرالی کنده شوند، خیزش دومی را آغاز خواهند کرد. خیزشی که کنترل و رهبری آن را نه لیبرال ها و اصلاح طلبان، که کمونیست ها و کارگران و جنبش های رادیکال اجتماعی بعهده خواهند داشت. از همین روست که همه تمهیداتش را بکار گرفته و می گیرد تا زمینه های این خیزش سرنوشت ساز را نابود کند و گردش سرمایه و سودبری خدشه نبیند و روال استثمار و تحمیل بی حقوقی کماکان ادامه یابد. رژیم خطر به میدان آمدن کارگران متشکل و جنبش های رادیکال اجتماعی را با تمام وجودش حس می کند و برای رفع خطر هم از هیچ امکانی و هیچ ابزاری برای سرکوب فروگذار نیست.

اساساً روندی که با شروع محاکمات سران جناح مخالف آغاز شده است، در این راستاست و اصلی ترین هدف رژیم از برگزاری چنین شوهایی قبل از اینکه برای از میدان بدر بردن رقیب باشد، مرعوب کردن مردم و در نطفه خفه کردن خیزش دوم آنها را هدف گرفته است. آیا حاکمیت فعلی قادر خواهد بود پرده های دیگر سناریوی از پیش نوشته شده اش را به اجرا در آورد؟

ظاهراً علیرغم سرکوبهای شدید در اشکال ترورهای خیابانی، زندان، شکنجه و سر به نیست کردنهای هر روزه از سوی دستگاه سرکوب، و اجرای اولین پرده های سناریو محاکمات نمایشی بازداشت شدگان رویدادهای اخیر، اعتراضات و مبارزات مردم همچنان ادامه دارد! مردم کما کان در صحنه اند. عقب نشینی های مقطعی شان تاکتیکی است. یاد گرفته اند که کی و چه وقت و با چه ابزاری مبارزات شان را پیش ببرند. با اینکه هنوز به لحاظ سازمانی و شکلی ضعیف اند، اما میدانند که برای چه در میدان اند. حتی اگر هم نتوانند علت در صحنه بودن شان را توضیح دهند می دانند که از چه در رنجند.

کسی که گرسنه است میدانند که نانوش را دزدیده اند. کسی که پوشش اجباری به او تحمیل کرده اند، میدانند که آزادی انتخابش را گرفته اند. کسی که بی ماوا و مسکن است، می داند که حق سرپناهی اش را دریغ کرده اند. کسی که از بیماری رنج می برد، می داند که دارو و درمانش را ضبط کرده اند. کسی که بیکار است می داند که بیمه بیکاری حقش است. جوانی که شادی و آزادی اش را گرفته اند، می داند که مثل همه همسالانش در دنیا حق شاد و آزاد زیستن را دارد. و...

ضعف اصلی جنبش جاری در این است که هنوز کارگران مثل طبقه متشکل و سازمان یافته به میدان نیامده اند، هنوز یک جریان آلترناتیو انقلابی که نقش تعیین کننده ای در رهبری اعتراضات روزمره کارگران و دیگر جنبش های اجتماعی داشته باشد وجود ندارد. هنوز ظرفی که بتوان کل پتانسیل انقلابی مردم را در مناسب ترین اشکال خود سازمان دهند و به میدان آورند، یا شکل نگرفته اند یا هنوز به شکل متشکلی به میدان نیامده اند.

این رژیم را نمی توان تنها با جنگ و گریزهای خود بخودی و واکنشی فعلی عقب راند و جنایاتش را متوقف ساخت. برای روبر رویی با رژیم این چنین هار و وحشی و جنایتکار، با رژیمی که این همه نیروی سرکوب در اختیار دارد، باید قدرت داشت. باید متشکل بود، باید نقشه داشت، باید اشکال تعیین کننده تری از مبارزات را تجربه کرد!

با دولت مشتی نظامی سرمایه دار که بدنبال یک کودتای انتخاباتی مافیای اقتصادی اش بلا رقیب تر از همیشه شده است و اراده اقتصادی اش بر همه عرصه های تولید و گردش سرمایه مسلط است، تنها با فلج کردن سیستم اقتصادی و مختل کردن سیستم اداری اش از طریق اعتصابات گسترده و سراسری مراکز کار و تولید می توان ابعاد تعرضات و جنایتکاری هایش را لگام زد.

رژیمی را که برای مرعوب کردن مردم بپا خاسته، شهروندان بی دفاع را قتل عام می کند و گوشش هم بدهکار اعتراضات بین المللی و افکار عمومی دنیا نیست، تنها با نیروی متشکل کارگران و رهبری این طبقه بر جنبش های رادیکال اجتماعی می توان عقب نشاندن و خواست ها و مطالبات اقشار مردم را به او تحمیل کرد!

در این میان جناح مغلوب که آخرین سنگرهای مقاومت شان را در برابر تعرض و پاپوش دوزی های راست و دروغ جناح حاکم از دست داده اند و شدیداً در بیم روزهای سختی بسر می برند، امیدی هم به حمایت آنچنانی توده های مردم ندارند و به موقعیت بسیار دشواری گرفتار آمده اند.

ظاهراً هیچ نشانی از سازش بین جناح اصلاح طلبان و جناحی که فرمان از فرماندهان نظامی می برند، به چشم نمی خورد و جناح راست به هیچوجه کوتاه نمی آید و اهل سازش نیست. دادگاه های نمایشی این روزها سازش ناپذیری کودتاچیان و قاطعیت آنها در تسویه حساب های جناحی بر سر قدرت را یادآور می شود.

کسی که کودتاه می کند می خواهد بساط را به میل خود بچیند. کودتای اینها هم از نوع کلاسیک نبود که یک شبه همه چیز عوض شود کودتای اینها از نوعی خرنده و ابدایی بود که کارشان را از خیلی وقت پیش شروع کردند و الان هم هر سنگر تازه ای را فتح کنند با کسی شریک نمی شوند. ترسی هم از رقیب ندارند. کلیه نیروهای سرکوب را در اختیار دارند و بر سه قوه اجرائیه، قضاییه و مقننه هم حکم می رانند. غرولند آیت اله های صاحب فتوا و مراجع تقلید را هم به هیچ می گیرند و گردن کلفت ترین شان را به اندرونی بیت اش فرستاده اند. امثال کروبی و موسوی و خاتمی هم باید امیدوار باشند که پرونده مهدورالدم شان را پی گیری نکنند و الا یا بدرر «قطب زاده» گرفتار می

شوند یا تا آخر عمرشان باید در حصار با امام زمان شان راز و نیاز کنند. اینها حتی شانس این را هم ندارند که مثل «بنی صدر» به «هجرت» بروند!

جناح حاکم که برنامه دارد تا همه ارکان و ارگانهای حکومتی را لاروبی کند و حتی یک بخشدار متوهم به اصلاح طلبان را در دور افتاده ترین نقطه این مملکت سرکارش باقی نگذارد ترسی هم از رقبای شکست خورده اش ندارد. ترس واقعی این جناح از مردم است. از همان مردمی که به خشم آمدند و از درز و شکاف بالایی ها بهره جستند، بغض ترکاندند، دق لشان را خالی کردند و جنگیدند.

ترس اینها روز بروز بیشتر می شود. ترس امروزشان بیشتر از روزهای اول است. به هر اندازه هم که ترسشان بالا می گیرد، تلاش شان برای جنایتکاری های بیشتر گسترش می یابد.

اینها از این تظاهرات های کوچکتری که رو راست تر کلیت نظام و دیکتاتوری را نشانه گرفته اند و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی می دهند، بیشتر از تجمعات وسیعی که ساکت و زیر کنترل و رهبری اصلاح طلبان در خیابان ها موج می زدند، در هراسند.

اینها را جنگ و گریز های خیابانی این روزها که در هر گوشه ای از شهر برپا می شوند و آزادی زندانیان سیاسی را سر می دهند، کلافه کرده است.

اینها از مردمی که از توهمات لیبرالی و اصلاح طلبی عبور کرده اند و بجای «اله اکبر» شعار «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر ولایت فقه»، «مرگ بر جمهوری اسلامی» میدهند، بوحشت افتاده اند!

اینها از مادران داغداری که هر هفته در پارکها جمع می شوند و خواهان مجازات آمرین و عاملین کشتار فرزندانشان هستند، می ترسند! اینها از تجمع هر روزه خانواده زندانیان سیاسی و مردم حامی آنها در برابر زندان ها و مراکز قضایی می ترسند! اینها از جوانانی که در خیابان ها و محلات سنگر می بندند و پاسداران و بسیجی یان را فراری می دهند، می ترسند!

این شکل از تجمعات و این شکل از مبارزات و این شعارهای رادیکال و انقلابی، اگر چه وحشت مرگ در دل رژیم کاشته است و باید ادامه یابند و گسترش پیدا کنند، اما هنوز کافی و تعیین کننده نیستند. باید با اشکال تعیین کننده تری از مبارزه کار این رژیم را یکسره کرد! باید با ایجاد تشکل های محل کار و محل زیست بستر مبارزاتی متحدانه تر و هماهنگ تر و هدفمند تر را فراهم کرد! باید با اعتصابات عمومی و سراسری مراکز کار و تولید را مختل کرد! باید با اعتصابات کارگری چرخه تولید سودآوری سرمایه را به خطر انداخت! باید با اعتصابات عمومی در واحد های اداری، آموزشی و خدماتی، انتظام سیستم را مختل کرد!

با بروز عریان تر اختلافات داخلی طیف جناح حاکم و با توجه به عبور مردم از راهکارهای لیبرالی و «اصلاح طلبانه» کمپ اصلاح طلبان، و مؤلفه هایی دیگر، مرور و ارزیابی مجدد موقعیت ترکیب جناح ها و موقعیت امروز مردم درگیر با کلیت این نظام، ضروری و لازم است. بد نیست در انتهای بحث ولو کوتاه، این موقعیت را مرور کنیم:

موقعیت آیات «عظام» و مراجع تقلید

اینروزها کسی برای آیات عظام و مراجع تقلید تره هم خرد نمی کند. نه مردم دست به دامان شان می شوند و نه آنها توان «دستگیری» مردم را دارند، دولتیان و قدرتمداران هم محل شان نمی گذارند و توسل و تمسک اصلاح طلبان هم نتوانست به میدانشان بیاورد. کارشان پناه بردن به خدا شده است. سرداران و سپاهیان هم که هم سیاست می کنند و هم بیرنس، و سیاست شان در خدمت بیرنس شان است نه وقتی برای دستبوس آقایان دارند نه احتیاجی هم به رهنمودها و فتوای شان دارند. این آقایان دیگر وزنی در فعل و انفعال های سیاسی و حکومت یک بنی نظامیان ندارند. میلیاردرهایشان کار و کسب شان را دارند و روزی بقیه شان هم از طریق خمس و نکات مردم آنقدرها هست که با قبالة مستغلات شان زندگی انگلی هفت پشت بعد از خودشان را هم تأمین کنند.

موقعیت رفسنجانی

رفسنجانی با بحرانی خواندن اوضاع کنونی و نا مشروع دانستن دولت فعلی، چنان واکنش تندی را از جانب کودتاچیان و دیگر «بلند پایگان» حکومتی و شخص خامنه ای دریافت کرد، که با همین حد از واکنش ها کافی است تا اظهاراتش را به کیفرخواستی علیه خودش اعلام کنند و تمام امتیازات دیروزی و امروزی اش را پس بگیرند و به این هم رضایت ندهند و خواب های دیگری هم برای خود و اعضای خانواده اش ببینند. یار دیرین امام و دوست ۵۰ ساله خامنه ای باید خدا خدا بکند که آخر عمری سر از زندان در نیاورد!

رفسنجانی این «مرد دوران بحران»، اکنون از بیم تهاجم همه جانبه جناح حاکم و مأیوس از حمایت مردم، به روزی افتاده است که با یادآوری «نواندیشی های» رهبر و انکار شکاف عمیق حکومتی در بالا «به قول خودش وجود یک بحران جدی» و کوچک نمایی کردن اختلافات جدی در بالا ترین ارگانهای حکومتی و تخفیف آن به اختلافاتی بر سر نحوه برگزاری انتخابات، امیدوار است که بیشتر از این خوار و حاشیه نشین اش نکنند و اظهاراتش را در حد پیشنهاداتی برای حل مشکلات نظام به حساب آورند!

موقعیت کلی اصلاح طلبان

موقعیت چهره های برجسته اصلاح طلبان بسیار بدتر از موقعیت رفسنجانی است. خاتمی و موسوی و کروبی این بیچاره های شکست خورده که پاره تن این نظام بودند روزهای سختی را در پیش دارند. اینها هم باید خدا خدا کنند بیش از این مغضوب جناح رقیب نشوند و به «تیر غیب» گرفتار نشوند. باید خدا خدا کنند سر از زندان در نیاورند و «دوا خور» نشوند!

جناح رقیب به محض جا خوش کردن، همه اعوان و انصار این دسته را از مناصب حکومتی پاک خواهد کرد. جناح حاکم اگر از «شر»

مردم خلاص شود، حتی نخواهد گذاشت کدخدا های دهات دور افتاده هم از اصلاح طلبان باشند. تداوم کشمکش های دو جناح هیچگاه به سازشی که اصلاح طلبان را به موقعیت گذشته شان برگرداند نمی انجامد. جنگ جنگ آخر است و یکی باید تکلیف دومی را به نفع خود یکسره کند. بازنده این جنگ، اصلاح طلبان اند. اما غلبه جناح حاکم به این معنا نیست که آنها برنده اند. جنگ مردم با رژیم کماکان ادامه دارد!

بهمان اندازه که توهم مردم به اصلاح طلبان ریخته می شود و مردم نه به فراخوان آنها، که به اراده خود و برای تحقق مطالبات خود به میدان آیند؛ بهمین نسبت هم از "تند روی های" روزهای اول شان کوتاه می آیند و از در مصلحت گرایی وارد می شوند. اینها تلویحاً موقعیت جدیدشان را پذیرفته اند، اما رقیب دست بردارشان نیست!

میرحسین موسوی، این پرچمدار "جنبش سبز" که چپفه دور گردن می انداخت و سوار بر موج خشم توده میلیونی مردم برای ابطال انتخابات و تا "تحقق خواست مردم" از "فدا کردن جانش دریغ نداشت"، اکنون که شاهد سرکوب وحشیانه از سوی رژیم است و جان عزیز خودش هم در امان نیست و مردمی را در حمایت و پشتیبانی از اهداف و سیاست های خود و کلاً جریان شان پشت سر ندارد تا جناح رقیب را تحت فشار بگذارد، در مقام ناصحی که نگران سرنوشت جمهوری اسلامی است هارت و پورت هایش را تا حد هشدار برای حفظ نظام و قانون گرایی تقلیل داده است.

اصلاح طلبان، مأیوس از حمایت مردم و مرعوب از قدر قدرتی جناح رقیب بیشترین تلاششان اینست که وضعیت فعلی شان وخیم تر از پیش نشود، و اگر اینجا و آنجایی همنوایی های ضعیفی برای برخی از مطالبات مردم از قبیل آزادی بازداشت شدگان و آزادی مطبوعات می کنند، در واقع خواهان آزادی هم جناحی ها و هم خط های خود نظیر نبوی ها و تاجزاده ها و روزنامه ها و سایت های خودشان اند. اینها بهیچوجه خواهان آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی نیستند!

اقتدار گرایان که خود را قدر قدرت می بینند، نه تنها حاضر به چانه زنی نیستند، بلکه عملاً هم می خواهند رقبای شان را که می خواستند با بدست گرفتن ابتکارات اعتراضات مردم «از پایین» به بالا فشار بیاورند، و نظریه معروف جاریان را «فشار از پایین، چانه زنی در بالا» به اجرا درآورند، چنان تحت فشار بگذارند و به حاشیه برانند؛ که بر خاستنی نباشند.

هر چه که زمان می گذرد جبهه اصلاح طلبان شکننده تر می شود. روز بروز از طرفداران و هوا داران و رهروانشان کم تر می شود. بهمین اندازه که اتکاء شان به مردم کمتر می شود و مردم امید شان را از آنها می گیرند، به همان اندازه هم انسجام و هماهنگی های مخالفت خوانی هایشان از بین می رود.

مردم در جریان خیزش اخیر خود متوجه شدند که اینها از چه قماش می اند و تا چه اندازه قابل اتکاء هستند. آنها لب مردم را دوختند و صدای مردم را خفه کردند و راه مردم را کج نمودند تا نظامشان و اسلام شان و خط امامشان خدشه نبیند.

اینها دیگر این مردم را پشت سر خود ندارند و از این پس باید این بیم را داشته باشند که کی خانه شان را دق الباب کنند و به اطلاعات و دادگاهشان بکشانند و پرونده انقلاب مخملی شان را به جریان بیندازند.

اگر جناح حاکم به اینها ارفاق کند که در حد صاحبان یک روزنامه و چند سایت اینترنتی و حد اکثر احزاب موجودشان ورجه ورجه ای بکنند و گاه گذاری نقی بزنند، باید کلاه شان را هوا بیندازند.

موقعیت جناح حاکم

اگر چه دار و دسته نظامیان که جبهه واحدی دارند و در جریان کودتای نظامی شان یکدست و یکپارچه ظاهر شدند و در تلاش اند که در اولین فرصت ها به تمامی آثار و بقایای جناح رقیب را در مراکز حساس و غیر انتخابی به خارج از دایره قدرت حکومتی و اداری برانند، با این حال هنوز کسانی از درون خارج می زنند و کلنجار های شان را نمی توانند درز بگیرند.

بحران سیاسی و حکومتی با رو شدن موارد جدید روزمره ای عمق بیشتری می گیرد. شکاف بالایی ها فراتر از دوجناح است. فرمان اخیر خامنه ای مبنی بر عزل مشایی و اکراه احمدی نژاد از پذیرش آن و نامه تند «جامعه مهندسين» علیه احمدی نژاد و عزل اژه ای توسط احمدی نژاد و حمایت ۲۱۰ نماینده مجلس از اژه ای و... همگی گویای عمق بحران سیاسی حکومتی این دوران است.

الان هر کسی می داند که قدرت نظامیان آنقدر بالا گرفته که خط رهبر جز در مواردی مصلحتی نافذ نیست. خود رهبر هم به این امر واقف است و خودش را خراب نمی کند که بی حساب و کتاب امر کند و حکم بدهد.

جناح حاکم علیرغم اینکه با یک بحران حکومتی رو به تزایدی رو برو است اما جملگی بر سرکوب خشن توده های مردم معترض اتفاق نظر دارند و همه توجیه اند که نباید در برابر مردم کوتاه بیایند و از هیچ جنایتی نباید دریغ داشته باشند. آنها می دانند که جنگ جنگ آخر است و اگر می خواهند بمانند و بچاپند باید بگیرند و بکشند.

بنابراین، این جنایتکاران تا وقتی که زورش را داشته باشند کما کان موج دستگیری ها، اعدام ها، شکنجه ها، اعتراف گیری ها را در نهایت بیرحمی با شدت تمام اعمال می کنند.

موقعیت جریانات سیاسی چپ

متأسفانه جریانات سیاسی چپ بدلیل اختلافات استراتژی سیاسی و رگه هایی از سکتاریسم، هنوز نتوانسته اند حول مشترکاتشان کارهای مشترک و هماهنگی انجام دهند! حتی هنوز موفق نشده اند بر سر مشترکات شان هم، بیانیه مشترکی صادر کنند!

جالب اینجاست که همه جریانات سیاسی چپ از اینکه کارگران در جریان برگزاری اول ماه مه امسال نتوانسته اند گردهم آیند و قطعنامه

مشترک بدهند، کف می زنند و درک ضرورت همکاری و اتحاد عمل کارگران را می ستایند. اما خود؟! سؤال این است که آیا جریانات سیاسی چپ علیرغم هر درجه اختلاف استراتژی سیاسی و علیرغم ارزیابی های متفاوت شان از رویدادهای جاری، نمی باید حول مشترکاتشان همکاری های صمیمانه ای در قالب اتحاد عمل های معینی داشته باشند؟! واقعیت این است که عمل و پراتیک جریانات سیاسی متأثر از استراتژی سیاسی آنهاست و نمی توان آنها را به طور مکانیکی به هم نزدیک ساخت و از آنها توقع کار و اتحاد عمل مشترک در هر زمینه ای داشت. اما جای خود دارد که از آنها توقع داشت که بر مبنای وجوه اشتراک نظری و سیاسی شان، سطحی از همکاری و اتحاد عمل های معین را در دستور کار خود بگذارند. این توقعی است عملی و در عین حال پاسخی است ضروری به نیازی جدی! چنین ضرورتی از جنس همان ضرورتی است که کارگران را در جریان اول ماه امسال علیرغم هر سطح از اختلافات سیاسی شان حول قطعنامه ای مشترک گرد هم آورد و موفقیتی به موفقیت های جنبش کارگری اضافه کرد.

در رابطه با جمهوری اسلامی اختلافات سیاسی جریانات سیاسی چپ در هر سطحی که باشد، همه این باور مشترک را دارند که جنایت های این روزهای این رژیم به اوج خود رسیده است. آیا همه جریانات چپی که این باور مشترک را دارند، شایسته نیست که: با بیانیه های مشترکی این جنایات را محکوم کنند، از مبارزات دلاورانه مردم حمایت کنند، فوری ترین و عاجل ترین خواست های مردم را مطالبه کنند، فراخوان به عمل های مشترکی در داخل بدهند، تحریم سیاسی جمهوری اسلامی را از دولت ها بخواهند و... اگر پی گیری این موارد در چارچوب باورهای مشترک جریانات سیاسی چپ می گنجد، چرا نباید عملاً برای پی گیری شان همراه و همصدا شد؟!

موقعیت مردم

مردم موقعیت ویژه ای دارند. با اینکه شدیداً و بی رحمانه سرکوب می شوند اما همچنان نبرد کنان در میدان اند. اکنون هردو جناح کودتاچی و بازنده، بوضوح می دانند که به خیابان آمدن های از این پس مردم از جنسی دیگر و برای چیزهای دیگری است. مبارزات مردم از اعتراض به تقلب انتخاباتی و برای ابطال آن به مبارزه برای تحقق مطالبات شان و ضدیت با کلیت رژیم و نظام، شیفت کرده است. مردم سوداهای دیگری در سر دارند و با اهداف دیگری مبارزات اعتراضی شان را پی می گیرند.

با علم به این واقعیت است که هر دو جناح رژیم بیشتر از آنکه به عمق کشمکش های خود بیاندیشند، نگران اوچگیری مبارزات مستقل و از کنترل خارج شده اصلاح طلبان و جریانات لیبرالی اند. از همین روست که جریان حاکم در حال حدادی کردن همه ابرزارهای سرکوبش است و اصلاح طلبان هم فقط پند و اندرز امنیتی به مردم می دهند.

ادامه بحران سیاسی و حادث شدن کشمکش های درون دستگاه حاکمیت، فرجه های بیشتری برای بهره برداری مردم از این شکاف ها را بوجود آورده است که باید از آن بهره جست. این وضعیت به نفع مردم تمام نمی شود مگر اینکه آلترناتیوی انقلابی و قوی شکل گیرد و این آلترناتیو شکل نخواهد گرفت مگر اینکه طبقه کارگر به میدان آید.

وضعیت فعلی این امکان را فراهم نموده است تا این طبقه حضور قدرتمندش را نشان دهد و مایه دلگرمی کل آحاد جامعه و تشکل های اجتماعی شکل گرفته و در حال شکل گیری شود و بر روند پیشروی های مبارزات اجتماعی نقش تعیین کننده داشته باشد. به هر درجه ای که این طبقه سازمانیافته و متشکل به میدان آید به همان درجه کفه توازن قوا به نفع غلبه برتهاجم و توحش دولت هار و وحشی نظامیان سنگین تر می شود و راه سرنگونی این دولت و کل نظام را هموارتر می کند.

اگر کارگران متشکل به میدان آیند و دیگر تشکل های رادیکال اجتماعی با اعتماد به نفس بیشتری در میدان حضور یابند و علاوه بر نمایشات خیابانی اشکال دیگری از مبارزه را تجربه کنند و زنجیره اعتصابات کوچک و بزرگ محلی و سراسری در دستور گذاشته شوند، و کارگران مراکز کلیدی و تولیدی در این اعتصابات نقش داشته باشند، نه تنها بر تعرضات افسار گسیخته رژیم لگام خواهند زد، که همزمان برخی از خواست های سیاسی و صنفی - اقتصادی خود را هم تحمیل خواهند کرد.

اعتصابات کوچک و محلی زمانی کل جنبش را تقویت خواهد کرد که حمایت جدی و عملی کارگران مراکز تولیدی و خدماتی بزرگ را پشت سر خود داشته باشد. در غیر این صورت مراکز کوچک و محلی با هر تعرضی به تعطیل کشانده می شوند و خیلی از کارگران بیکار و میل به اعتصاب در میان آنها تضعیف می گردد.

در فاز جدید جنبش توده ای که آغاز شده است، تنها با به میدان آمدن کارگران متشکل به مثابه یک طبقه در هیئت تشکل های صنفی و سیاسی مستقل خود، می توان معضلات جنبش جاری را پاسخ گفت.

تنها این طبقه است که به اعتبار اهداف و نیازهای طبقاتی اش و در اختیار داشتن اهرم های مبارزاتی مؤثرتری، خواهد توانست فراتر از دیگر اقشار اجتماعی در مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک مصمم و پیگیر باشد.

در شرایطی که اقشار اجتماعی مردم خود را در قالب خیزش دوم در برابر رژیم، آماده نبردی کارسازتر می کنند، امیدواری به پیروزی شان در این جنگ، در گرو این است که با چه سرعتی طبقه کارگر متشکل به میدان خواهد آمد و در رأس جنبش های شان قرار می گیرد و پیروزی مبارزات شان را تضمین می کند؟!

در چه مقیاسی تشکل های رادیکال اجتماعی حضور اجتماعی خود را متأثر از رهنمود های طبقه کارگر در محیط های کار و زندگی شان به نمایش می گذارند و بر خواست و مطالبات مشترک و سراسری شان پای می فشارند؟!

بی گمان تحقق مطالبات مردم، شرکت توده وسیع تری از آنها را می طلبد. این وظیفه کمونیست هاست که پتانسیل انقلابی و مبارزه جویانه

مردم آزادیخواه و برابری طلب را سازمان دهند و بکار اندازند و جنبش های رادیکال اجتماعی را حول خواست های کارگران، زنان، دانشجویان و جوانان، معلمان، پرستاران و دیگر اقشار تهیدست جامعه به حرکت در آورند و بر تحقق فوری ترین و عاجل ترین مطالبات شان از جمله دو خواست بسیار عاجل: «آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و لغو اعدام» به عنوان دو خواست همین امروزشان، پافشاری کنند.

اکنون این امیدواری بیش از هر زمان دیگری است که طبقه کارگر با بهره گیری از زمینه های مساعد تری که فراهم شده است بسرعت خود را سازمان دهد و به میدان آید و رسالت تاریخی طبقاتی خود را نشان دهد و رهبری خود را بر مبارزات جاری اعمال کند. اگر طبقه کارگر و کمونیست ها و جریانات چپ رادیکال در این مقطع نتوانند از اختلافات چند جانبه درون این رژیم سود جویند و حکومت بحران زده را زیر ضرب گیرند و بستر پیشروی های بزرگتری را هموار سازند، یک فرصت تاریخی بزرگی را از دست می دهند! این فرصت را نباید از دست داد!